

دوفصلنامه علمی حدیث پژوهی  
سال ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۹، شماره ۲۳  
مقاله علمی پژوهشی  
صفحات: ۹۹-۱۱۸

---

## تدوین سیاسی حدیث

---

علیرضا رستمی هرانی\*

---

### ◀ چکیده

مقاله پیش رو در مقام پاسخ به این پرسش است که آیا نویسندگان متون اولیه حدیث تحت تأثیر سیاست حاکمان جور، اقدام به تدوین سیاسی حدیث نموده‌اند؟ در نتیجه این پژوهش، با روش تحقیق به صورت کتابخانه‌ای و روش اندیشه‌ورزی تحلیلی و استنباطی روشن می‌شود که سیاست در پاره‌ای موارد هم در استخدام نویسندگان حدیث و هم در تدوین حدیث، تأثیر مستقیم داشته است؛ به گونه‌ای که تدوین سیاسی حدیث نیز رخ داده است. با بررسی احادیث سیاسی تدوین شده، می‌توان «همسویی مضمون روایات با سیاست حاکمان جور» را در بسیاری از موارد، قرینه‌ای بر عدم صحت آن روایات دانست.

### ◀ کلیدواژه‌ها: تدوین حدیث، سیاست، حاکمان، نویسندگان.

---

\* استادیار دانشگاه حضرت معصومه (علیها السلام) / [aliemam2000@live.com](mailto:aliemam2000@live.com)

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۷ تاریخ پذیرش: ۹۷/۹/۲۸

## ۱. مقدمه

واژه سیاست (politique) مأخوذ از کلمه یونانی (polis) است که در یونان باستان به معنای روش اداره کردن شهر بوده است. در اصطلاح علوم سیاسی، امروزه برخی آن را مطالعه روابط قدرت میان افراد و گروه‌ها و بررسی سلسله‌مراتبی که قدرت سیاسی در داخل جوامع گوناگون ایجاد می‌کند، می‌دانند. (علوی، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۲۰) راسل نیز معتقد است این قدرت است که اجزای سیاست را تشکیل می‌دهد. (یوسفیه، بی‌تا، ص ۱۲-۱۵) به نظر می‌رسد آنچه از تعاریف سیاست می‌توان برداشت کرد این است که هسته اصلی قلمروی سیاست قدرت است. لکن به‌طور کلی، سیاست مفهوم بسیار پیچیده‌ای است که قلمروی آن مشخص نیست و در تمام زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و... مستقیم یا غیرمستقیم دخیل است.

هرچند بعد از پیامبر گرامی اسلام ﷺ با روی کار آمدن خلفا، سیاست ممانعت از نگارش و نشر حدیث به‌صورت رسمی حاکم شد. (مؤدب، ۱۳۸۴، ص ۱۷۷) اما در ابتدای قرن دوم و پس از به دست گرفتن زمام حکومت توسط عمر بن عبدالعزیز و استخدام رسمی برخی دانشمندان، سیر تدوین حدیث بر رشد و توسعه خود افزود؛ زیرا او با اتخاذ راهبردی جدید برخی دانشمندان را به تدوین احادیث رسول خدا ﷺ مأمور کرد و به عمرو بن حزم (دارمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲۶) و ابن شهاب زهری دستور داد تا سنت را مکتوب کنند. (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۷؛ احمدی میانجی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۶۸۰؛ شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۰، ۲۴۲ و ۲۴۳) از این رو آغاز رشد و توسعه نگارش حدیث به‌صورت رسمی، با تغییر سیاست و رویکرد حاکمان همراه بوده است. سؤالی که به ذهن خطور می‌کند، این است که آیا نویسندگان حدیث تحت تأثیر سیاست حاکمان، به تدوین سیاسی حدیث نیز پرداخته‌اند؟ به این معنی که احادیثی را که در تضاد با منافع حاکمان بوده طرد کرده و یا احادیثی را که موافق با سیاست حاکم بوده است، گردآوری و تدوین نمایند؟ و آیا می‌توان همسویی مضمون روایات با سیاست حاکمان جور را قرینه بر عدم صحت آن روایت قلمداد نمود؟

## ۲. امویان و تدوین حدیث

گرچه گزارش‌های متعددی حاکی از این است که عمر بن عبدالعزیز به‌صورت رسمی

مقرر داشت که احادیث رسول خدا ﷺ جمع‌آوری و تدوین گردد. اما بر اساس برخی گزارش‌ها، پس از مرگ وی، یزید بن عبدالملک، ابن حزم را عزل نمود و کار تدوین حدیث تا سال‌ها بعد تحت تأثیر سیاست حاکم، دچار رکود شد. (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۰۷) ابن شهاب زهری را یکی از اولین تدوین‌کنندگان حدیث برشمرده‌اند. وی ابوبکر محمد بن مسلم بن شهاب الزهری المدني، معروف به ابن شهاب (۱۲۴-۵۰) محدث، مورخ، فقیه و دانشمند مشهور اهل سنت است. رساله تنزیل القرآن و مغازی رسول‌الله از جمله کتاب‌های اوست. اگرچه ابن شهاب اهل مدینه است، به شام مرکز حکومت امویان می‌رود و یکی از کارگزاران آن‌ها می‌شود. او در عقوبت یکی از افراد آنچنان خشونت به خرج می‌دهد که به مرگ وی می‌انجامد. (شبستری، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۹۲؛ خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۷، ص ۱۹۱؛ ابن سعد، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۸۸؛ بخاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱) گفته شده عمر بن عبدالعزیز چون تصمیم به تدوین سنت می‌گیرد، او را مجبور به کتابت حدیث می‌نماید، او نیز اطاعت می‌کند. ابن شهاب زهری خود در این باره می‌گوید: «ما تمایلی به تدوین حدیث نداشتیم تا اینکه حاکمان ما را بر آن مجبور نمودند.» (ابن سعد، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۸۹) عمر بن عبدالعزیز نیز می‌گوید: «آگاه باشید، آنچه که ابوبکر و عمر [علی‌علیه‌السلام] نه [سنت کرده‌اند، دین است. ما به آن عمل کرده و مردم را به انجام آن دعوت می‌کنیم.» متقی هندی اضافه می‌کند: «آنچه را دیگران سنت کرده‌اند به خدا واگذار می‌کنیم.» (متقی هندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۷۰؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۳۸۵) در گزارش نامه او به عمرو بن حزم چنین آمده است: «بنویس برای من آنچه که نزد توست از رسول خدا ﷺ و گفتارهای عُمَر، همانا من نگران از بین رفتن این علم هستم.» (دارمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲۶) عمر بن عبدالعزیز، سایر کارگزاران خود را نیز به ابن شهاب ارجاع می‌داد و می‌گفت: «بر شما باد به رجوع به ابن شهاب، چرا که شما نسبت به سنت گذشتگان، کسی را عالم‌تر از او نمی‌یابید!» (ابن خلکان، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۷۷) اما ابن کثیر معتقد است کسی که زهری را وادار به نوشتن حدیث کرد، هشام بن عبدالملک بود و از آن روز که زهری کتاب نوشت، مردم نیز شروع به نوشتن احادیث کردند. (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۳۴۵) چراکه ابن شهاب از مقربان دربار هشام بن عبدالملک نیز بود که با او حج به جا

می آورد و به فرزندان او تعلیم می داد، و یک سال قبل از هشام (۱۲۵ق) درگذشت. (ابوری، بی تا، ص ۲۶۰) در گزارشی آمده است که هشام بن عبدالملک از زهری خواست تا شأن نزول آیه شریفه «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نور: ۱۱) را در مورد علی علیه السلام معرفی کند، که او نمی پذیرد. (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۴۵) به نظر می رسد که گرچه او در این مورد سخن هشام را نمی پذیرد، اما روایات برساخته دیگری از او گزارش شده است. برای مثال، زهری نقل کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله یک بار شبانه وارد خانه علی و فاطمه شد و گفت: آیا نماز نمی خوانید؟ علی علیه السلام گفت: اختیار ما دست خداست، اگر بخواهد ما را بر آن برمی انگیزاند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن چیزی نگفت و برگشت. در این هنگام علی شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ران خود می زند و می گوید: "وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا" (کهف: ۵۴)\*. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۴۴؛ نسائی، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۲۰۶؛ ابن حنبل، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۲) روشن است که چنین حدیثی موافق با سیاست حاکمان اموی در ترویج جبرگرایی ساخته و پرداخته شده است. از زهری نقل شده است که گفت: «حاکمان مرا برای کتابت به خدمت گرفتند و من از خداوند شرم داشتم که برای حاکمان کتابت می کنم ولی برای مردم نمی نوشتم.» (ابن عبدالبر، ۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۷۷) مدائنی از ابن شهاب، چنین نقل کرده است: «خالد بن عبدالله القسری [والی مکه در زمان ولید بن عبدالملک سپس سلیمان بن عبدالملک، و والی عراق در زمان هشام بن عبدالملک (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۴۲۵)] از من (ابن شهاب) خواست تا سیره پیامبر صلی الله علیه و آله را بنویسم، یک روز به او گفتم: مطالبی از سیره علی علیه السلام به دست آورده ام راجع به خدمات علی به اسلام، با آن ها چه کار کنم، آیا بنویسم؟ خالد گفت: نه، مگر آنچه را که در قعر جهنم است [مشمول بر ذم و قدحی بر امام علیه السلام است].» (صائب، ۱۴۱۵ق، ص ۹۲؛ شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۴۶)

به نظر می رسد که امویان از زهری دانشمندی درباری در جهت منافع خود ساخته بودند و از طریق او و نشر سیاسی احادیث، پایه های حکومت خود را استوار می ساختند، که نامه امام سجاده علیه السلام به او، گواه روشن دیگری بر این مطلب است. امام سجاده علیه السلام در نامه ای از سرِ ترجم، به زهری می فرماید: «... بدان که کمترین چیزی که

کتمان کردی و سبک‌ترین چیزی که به دوش گرفتی، این است که وحشت ستمگر را به آرامش تبدیل کردی، و چون به او نزدیک شدی و هر بار تو را دعوت کرد اجابت نمودی، راه گمراهی را بر او هموار نمودی. چقدر می‌ترسم که در اثر گناهانت فردا جایگاهت با خیانتکاران یکی باشد و به‌خاطر آنچه به‌ازای همکاری با ستمگران به چنگ آورده‌ای بازخواست شوی... آیا چنین نبود که وقتی تو را دعوت کرده و مقرب خود نمود، از تو محوری ساختند که سنگ آسیاب مظلومه‌هایشان بر گرد آن می‌چرخد و تو را پلی قرار دادند که از روی آن به‌سوی کارهای خلافشان عبور می‌کنند و نردبانی ساختند که از آن به بام گمراهی و ضلالتشان بالا می‌روند...» (ابن شعبه، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۵)

با توجه به گزارش‌های رسیده، به نظر می‌رسد آنچه عمر بن عبدالعزیز را بیشتر نگران ساخته بود، از میان رفتن روایاتی بود که سنت خلفا را در عمل به رأی و اجتهاد تثبیت می‌کرد، در مقابل سنت رسول خدا ﷺ که توسط مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) و شاگردانشان همواره ثبت و ضبط می‌شد. (احمدی میانجی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۶۸۰) یکی از نویسندگان معاصر درباره‌ی ابن شهاب چنین می‌گوید: «زهري مغازی خود را نگاشت و تمام آن را عبدالرزاق در مصنف خود ذکر کرده است، هرکس آن را بخواند درمی‌یابد که علی (علیه‌السلام) در سیره او آنچنان غریب است که گویی هیچ اثر و خبری از علی (علیه‌السلام) در آن نیست، با آنکه زهري از هیچ اثری از ابوبکر و عمر... گذر نمی‌کند مگر اینکه آن را به تفصیل بیان کرده و زینت می‌بخشد.» (صائب، ۱۴۱۵ق، ص ۹۲) از این روی می‌توان بر آن شد که سیاست حاکمان اموی تأثیر مستقیم در گردآوری و تدوین حدیث در نویسه‌های این گونه دانشمندان دربار اموی داشت؛ که موجب طرد روایاتی شد که در مدح و فضیلت اهل بیت (علیهم‌السلام) بود و یا به‌نحوی با منافع حاکمان در تضاد بود. و در مقابل روایاتی گردآوری شد که موافق سیاست حاکمان بود و یا حداقل ضرری را متوجه آنان نمی‌کرد.

### ۳. عباسیان و تدوین حدیث

با شکست امویان و روی کار آمدن عباسیان، سیاست تدوین حدیث به‌صورت رسمی ادامه یافت. (مؤدب، ۱۳۸۴، ص ۱۷۷؛ معارف، ۱۳۸۶، ص ۱۲۰) محمود ابوریّه در این

زمینه می‌گوید: «مرحله دوم تدوین در عصر بنی‌عباس اتفاق افتاد که دانشمندان با اقتباس از ایرانیان به تهذیب و مرتب‌سازی نوشته‌های خود پرداختند. آن‌ها روایات به دست آمده را به آثار خود ضمیمه کرده و در کنار احادیث پیامبر ﷺ اقوال صحابه و فتاوی تابعین را هم اضافه کردند اما همانند دوره گذشته، نکات شعری و ادبی را در کتب خود وارد نکردند. شایان ذکر است که بسیاری از متقدمان عنوان حدیث را به آثار رسیده از سوی صحابه و تابعین نیز اطلاق می‌کردند.» (ابوریه، بی‌تا، ص ۲۶۷) مالک بن انس یکی از اولین گردآورندگان و تدوین‌کنندگان حدیث اهل سنت است. به دستور حاکم مدینه، جعفر بن سلیمان پسرعموی منصور خلیفه عباسی، مالک بن انس را (زمانی که متهم بود به اینکه بیعت و پیمان با عباسیان را مشروع و لازم الوفا نمی‌داند)، برهنه ساخته و تازیانه زدند و بر زمین کشاندند. این در حالی است که بعد از دلجویی از او توسط منصور خلیفه عباسی، حکومت آنان را مشروع دانسته و به تدریج جذب دربار آنان شده و در جهت تحکیم آن کوشید. (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۹۹) وی به درخواست ابوجعفر منصور عباسی کتاب موطأ را تدوین کرد. منصور تصمیم داشت کتاب او را نسخه نموده و به بلاد اسلامی گسیل دارد. (مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۱، ص ۵۲؛ ابوریه، بی‌تا، ص ۲۹۸) اگر منصور خلیفه عباسی، به راستی تصمیم بر ضبط و نشر حدیث رسول خدا ﷺ داشت، آثار حدیثی فراوانی از اهل بیت (علیهم‌السلام) و شاگردان این مکتب در اختیار او قرار می‌گرفت. اما او از مالک چنین تقاضایی می‌کند و می‌گوید: «ای ابوعبدالله، این علم را ضبط و آن را به صورت کتاب درآور، و در آن از نوادر عبدالله بن مسعود و رخصت‌های ابن عباس و سخت‌گیری‌های عبدالله بن عمر بپرهیز! و آنچه را ائمه و صحابه بر آن اتفاق دارند قصد کن تا مردم را بر عمل به علم و کتاب تو مجبور سازیم و پس از ترویج کتاب تو مردم شهرها را متعهد سازیم که با آن مخالفت نوزند و جز بر اساس آن‌ها قضاوت نکنند.» (ابن قتیبه، ۱۹۶۷م، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۲۰۲؛ کرکی، ۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۰) این در حالی است که بنا بر آنچه از شافعی و احمد حنبل نقل شده، بعضی از معاصران مالک از او برتر بودند. (ذهبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۹۱ و ۱۹۲) مالک خود می‌گوید: «منصور به من گفت: چگونه است که از بین همه گفتارها، سخن ابن عمر را انتخاب کردید؟ پاسخ دادم: او کسی است که

باقی مانده و بر دیگران برتری دارد و کسانی که قبل از ما بودند، به قول او عمل می‌کردند ما نیز چنین کردیم پس منصور گفت: گفتار او را اخذ نما اگرچه مخالف با علی و ابن عباس باشد.» (ابن سعد، بی تا، ج ۴، ص ۱۴۷) به نظر می‌رسد توصیه منصور به مالک در اخذ گفتار امثال عبدالله بن عمر، نبود مگر به خاطر اینکه مالک به دربار عباسیان نزدیک شده و آشکارا مردم را به سنت غیر اهل بیت علیهم‌السلام دعوت کرد.

در حقیقت منصور عباسی همان سیاستی را که عمر بن عبدالعزیز اموی در مورد تدوین حدیث اتخاذ کرده بود، همچنان در پیش گرفت و دنبال کرد. در این میان ابوحنیفه و مالک بیش از دیگران مورد توجه او قرار گرفتند، لکن ابوحنیفه مقاومت کرد، اما مالک به تدریج به دستگاه خلافت نزدیک گشته و در پناه حمایت و تأیید منصور به نشر آرا و افکار خود پرداخت. (بابایی، ۱۳۷۴، ص ۲۲۰) شهرستانی می‌گوید: «بنابراین ترجیح رأی ابن عمر با وجود کثرت صحابه، سیاست حکومت عباسیان بود، همچنین نسبت به اخذ موطأ مالک نیز سیاست همین گونه بود.» (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۰۸) او در جای دیگر می‌گوید: «همانا خلفای اموی یا عباسی در یک نقطه مشترک بودند و آن حمایت از فقه شیخین (عمر و ابوبکر) و ترک فقه علی بن ابیطالب و ابن عباس؛ یعنی آن‌ها سیره شیخین را می‌پذیرفتند حتی اگر مخالف سنت نبوی بود. به معنی دیگر پذیرش اجتهادات آنان در مقابل نص با کنار گذاشتن روایاتشان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنابراین برای شما اهداف سیاسی حکومت، در اخذ به فقه ابن عمر حتی در صورت مخالفت با علی و ابن عباس، نیز روشن شد.» (همان، ج ۲، ص ۲۱۰)

بی‌شک مالک در پی ارتباط با دستگاه خلافت، از قدرت و نفوذ فراوان در مدینه برخوردار شد؛ به گونه‌ای که در امور حاکم مدینه دخالت و اعمال نفوذ می‌کرد. (حیدر، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۱) برخی گزارش‌ها حاکی از این است که والی مدینه از مالک هراس داشت و رفتن به مکه با پای پیاده را آسان‌تر از ایستادن در برابر خانه مالک می‌دانست. (تیجانی، بی تا، ۱۰۹) در گزارشی آمده است که یکی از شاگردان مالک بن انس به نام «عنوان بصری» برای شاگردی امام علیه‌السلام نزد او می‌آید، لکن امام نمی‌پذیرد و می‌فرماید: من از جانب حکومت تحت نظر، برای خود ادعیه‌ای انتخاب کردم. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۲۴) این گزارش حاکی از این است که برخورد امام علیه‌السلام با مالک و اطرافیان

او همراه با نوعی تدبیر و عاقبت اندیشی است تا او را از ناحیه حکومت بیش از این دچار مشکل نسازد. سیوطی می نویسد: ابوبکر ابهری در مورد تعداد و نوع روایات موطاً مالک، که به درخواست منصور عباسی تدوین یافت، گفته است: «تمام آنچه از آثار پیامبر ﷺ و صحابه و تابعین در کتاب موطاً آمده ۱۷۲۰ حدیث است که از این تعداد ۶۰۰ حدیث آن مرسل، ۶۱۳ روایت آن موقوف [از صحابه] و ۱۸۵ روایت آن از سخنان تابعان است.» (سیوطی، ۱۴۱۸ق، ص ۸) ابن حزم نیز گفته است: «من روایات کتاب مالک بن انس و کتاب سفیان بن عیینه را شماره کردم و در هر کدام از این دو کتاب، پانصد و اندی حدیث مسند و سیصد و اندی حدیث مرسل یافتم. علاوه بر آن در کتاب موطاً به ۷۳ حدیث متروک برخورد کردم.» (همان جا؛ ابوریه، بی تا، ص ۲۹۷)

منصور عباسی، به رغم دوستی با عمرو بن عبید (معتزلی) که سبب شده در ظاهر حامی معتزلیان به نظر برسد (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۳۶)، از مالک بن انس که از دانشمندان اهل حدیث است، درخواست تدوین آثار را کرد؛ از این رو در زمان او نشاط و تحرکی در جریان معتزلی گزارش نشده است بلکه گزارش هایی وجود دارد که حاکی از گرایش او همانند امویان به «جبر» بوده است. او در طی یکی از سفرهایش به مکه خطاب به مردم چنین گفت: «ای مردم منم سلطان خدا در زمین. به توفیق و تسدید و تبصیر او بر شما حکومت می کنم. خزانه دار او هستم و عمل می کنم به مشیتش و قسمت می کنم به اراده اش و می دهم به اذنش. خداوند مرا قفل خزانه اش قرار داده است. هرگاه بخواهد مرا برای بخشش به شما و تقسیم روزی هایتان باز کند، باز می کند و هرگاه بخواهد مرا قفل کند، قفل می کند. پس به سوی خدا روید و در این روز شریف که به شما از فضلش خواهد داد، آنچه را در کتابش بدان اخبار فرموده در آنجا که فرموده: "امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین بر شما پسندیدم" از او بخواهید که مرا بر صواب و رشاد موفق بدارد و به من مهربانی و احسان به شما را الهام کند و مرا باز کند برای بخشیدن به شما و تقسیم روزی هایتان به عدالت.» (ابن قتیبه، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۲۴۷) مالک نیز با آگاهی کامل از اندیشه جبرگرایی منصور خلیفه عباسی، در گفت و گویی با وی چنین می گوید: «به منصور گفتم: اگر خداوند شما را سزاوار خلافت نمی دید امر حکومت بر این ملت



را برای شما مقدر نکرده و حکومت را از آنان [امویان] که بعد از نبی ﷺ آن را در اختیار داشتند، زایل نمی‌ساخت، چراکه امر خلافت به اهل بیتش [عباسیان] سزاوارتر است.» (شهرستانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۹۹)

ملاحظه می‌شود که چگونه مالک بن انس، دانشمند اهل حدیث، خلافت را با تقدیر الهی برای عباسیان سزاوار دانسته و آنان را در جهت تثبیت قدرتشان یاری می‌کند. ابو زهره درباره‌ی موضع مالک نسبت به گفتار صحابه می‌گوید: «مالک به اعتبار اینکه آراء صحابه جزء سنت است، به آن عمل می‌کرد و اگر احادیث پیامبر ﷺ با آراء یکی از آنان تعارض داشت، قواعد و احکام باب تعارض را اجرا می‌کرد، این عمل مالک تمامی احادیث پیامبر ﷺ حتی احادیث صحیح را در بر می‌گرفت.» (عاملی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۸)

بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که سیاست حاکمان، هم در انتخاب نویسندگان و هم در تدوین حدیث، تأثیر مستقیم داشته است؛ که در نتیجه آن احادیثی در میان مردم منتشر می‌شد که ضرری را متوجه دستگاه خلافت نسازد. از این‌رو تنها محدثانی در دربار حاکمان عزیز بودند که آنچه را حاکمان می‌خواستند جامه‌ی عمل بپوشانند، در غیر این صورت به شدت مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتند. برای مثال، احمد بن حنبل پیشوای مذهب حنبلی (۱۶۴-۲۴۱ق) و از محدثان بزرگ اهل سنت است، به دلیل مخالفت با رأی مأمون و معتصم عباسی در حدوث قرآن، تنبیه و حتی به ضرب تازیانه، کتفش آسیب دید چراکه ترویج تفکر اعتزالی در آن زمان به سود عباسیان بود. (مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۱، ص ۶۰) لیکن پس از مرگ احمد و تشییع جنازه‌ی باشکوه او که نشان از رویگردانی مردم از ظلم عباسیان داشت و پس از روی کار آمدن متوکل، با تغییر سیاست و رویکردی دوباره به اهل حدیث در جهت تقویت پایه‌های حکومت خود، به حمایت از آرا و افکار او پرداخته به گونه‌ای که اسطوره و احیاگر اهل حدیث در برابر اهل رأی شناخته شد. (ابن حنبل، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۳؛ میلانی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۳۸) ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶)، که شاگرد احمد حنبل است و آرا و افکار ابن حنبل از طریق امثال او نشر یافت، زمانی که به بخارا بازگشت، استقبال با شکوهی از او به عمل آمد، لکن زمانی که خالد بن احمد هذلی امیر خراسان از او

خواست تا به منزل او بیاید و به فرزندان او تاریخ و حدیث آموزش دهد و او از رفتن امتناع کرد، ماجرا واژگونه شد. و مغضوب عباسیان قرار گرفت و به خرتنک یکی از روستاهای سمرقند تبعید شد و چنان بر او سخت گرفتند که از خداوند طلب مرگ می‌کرد. (ابن حجر، بی‌تا، ص ۴۹۴) ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (۲۱۵-۳۰۳ق)، دیگر محدث نامی اهل سنت است که کتاب *السنن الکبری و تلخیص آن*، *المجتبی من السنن* را برای حاکم رمله یکی از شهرهای فلسطین تألیف کرد. او در این کتاب ۵۷۶۱ حدیث گردآوری نموده (مدیرشانه‌چی، ۱۳۸۱، ص ۷۱) اما در نهایت تأسف تنها تعداد معدودی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام را گزارش کرده است: بر اساس بررسی نگارنده، او از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تنها ۴۹ حدیث (بدون حذف مکررات ۱۲۳ حدیث) نقل کرده و در مورد امام حسن مجتبی علیه‌السلام تنها ۴ روایت ذکر کرده (بدون حذف مکررات ۱۰ حدیث) که در این میان تنها یک روایت از زبان خود امام حسن علیه‌السلام است و در مورد امام حسین علیه‌السلام تنها ۳ حدیث گزارش کرده (بدون حذف مکررات ۵ حدیث) و از علی بن الحسین علیه‌السلام تنها ۷ حدیث نقل کرده (بدون حذف مکررات ۱۰ حدیث) و از امام باقر علیه‌السلام تنها ۲۸ حدیث روایت کرده (بدون حذف مکررات ۵۸ حدیث) و از امام صادق علیه‌السلام ۱۹ حدیث (بدون حذف مکررات ۴۴ حدیث) روایت کرده است، در ساختگی بودن برخی از این روایات نیز تردیدی نیست. نسائی خود شاهد اثرات سوء تدوین سیاسی حدیث بود. او می‌گوید: «وارد دمشق شدم و دیدم که مردم زیادی از علی علیه‌السلام در انحراف به سر می‌برند، لذا کتاب *خصائص* در فضایل علی علیه‌السلام را تدوین کردم به امید اینکه خداوند هدایتشان کند» (همان، ص ۵۹) گفته شده پس از تألیف این کتاب، شامیان از او خواستند تا کتابی در فضایل معاویه بنویسد اما نسائی گفت: چه بنویسم درباره کسی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در موردش فرمود: «لا اشیع الله بطنه». (مسلم، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۷) در اینجا بود که او مورد هجوم نادانان قرار گرفت و با ضرب و شتم از شام اخراج شد و چون از این آسیب بیمار شده بود حسب وصیتش وی را به مکه منتقل کردند و بر اثر همین بیماری وفات یافت. (مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۱، ص ۵۹) این در حالی است که همین روایتی را که نسائی به خاطرش جان سپرد، مسلم نیز نقل کرده است، با این تفاوت که پیش از اینکه روایت مزبور را

نقل کند روایت برساخته دیگری را منافی با عصمت رسول خدا ﷺ گزارش کرده است، مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ نیز فردی عادی همچون دیگر افراد بشر است که مانند آن‌ها در رضا و غضب سخنی می‌گوید و حضرت با خدا شرط کرده است که اگر کسی را نفرین کرد که او سزاوار آن نفرین نبوده باشد، همان نفرین را موجب پاکی و زکات و تقرب آن شخص به خدا در روز قیامت قرار دهد. (مسلم، بی‌تا، ج ۸، ص ۲۶)

مخفی نیست که مسلم با ضمیمه کردن این روایت ساختگی، با نفرین پیامبر گرامی اسلام بر معاویه، عالمانه و عامدانه خواسته است به نفع سیاست حاکم وانمود سازد که روایت نامبرده نه تنها منقصدی بر معاویه نبوده، بلکه دلیل بر فضیلت معاویه نیز می‌باشد. همچنان که ابن کثیر دانشمند مشهور اهل سنت چنین فضیلتی را برداشت کرده و هدف مسلم از این گزارش را چیزی جز بیان فضیلت معاویه ندانسته است. او می‌گوید: «معاویه با این دعای حضرت در هر دو دنیا بهره‌مند شد. در دنیا که امیر شام شد و در روز هفت بار غذا می‌خورد گوشت فراوان، شیرینی جات و میوه‌های بسیار و می‌گفت به خدا قسم سیر نشدم ولی دیگر ظرفیت ندارم و این نعمت آماده‌ای است که همه پادشاهان انتظار آن را دارند. و اما در آخرت، مسلم این روایت را بعد از روایت دیگری که بخاری و دیگران به صورت‌های گوناگون از جماعتی از صحابه نقل کرده‌اند آورده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: خدایا همانا من بشری هستم، پس به هر بنده‌ای ناسزا گفتم و یا تازیانه زدم و یا نفرین نمودم که سزاوار آن نبود آن را کفاره گناهان و مایه تقرب او به تو در روز قیامت قرار ده. بنابراین مسلم (در صحیح خود) فضیلت معاویه را با این دو روایت بیان کرده نه چیز دیگری را.» (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۲۸)

به نظر می‌رسد این گزارش‌ها حاکی از این است که حاکمان تنها تا زمانی از دانشمندان و کاتبان حدیث حمایت و در ترویج افکار آنان تلاش کرده‌اند که مشروعیت لازم برای ادامه حکومتشان را تضمین نموده و یا حداقل ضرری برای حکومتشان نداشته باشند. اما هر زمان که از آن‌ها مأیوس شده و یا اینکه از ناحیه آن‌ها احساس خطر نمودند، با آن‌ها به گونه‌ای دیگر برخورد کرده‌اند.

در زمان مهدی (۱۵۸-۱۶۹ق) خلیفه عباسی نیز تحرک و نشاطی در مورد معتزله در مقابل جبرگرایان مکتب خلفا مشاهده نشده است؛ بلکه برخلاف آن گزارش‌هایی مبنی

بر سختگیری شدید او بر مخالفان وجود دارد. (طوسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۴۵۲؛ مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۲۳۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۸، ص ۱۹۵) متوکل عباسی پس از سه خلیفه (مأمون و معتصم و واثق) که اندیشه معتزلی داشتند، قدرت را به دست گرفت و همه رشته‌های آنان را پنبه کرد و هرآنچه آن‌ها در جهت ترویج اعتزال به دست آورده بودند، بر باد داد. او دستور داد تا محدثین دوباره در مساجد و منابر سخن بگویند و هر عالمی از اهل حدیث را که در زندان‌ها محبوس بودند آزاد ساخت. او به این نیز اکتفا نکرد و درصدد انتقام از معتزلیان برآمد که موجب انزوا و اختفای آنان و سپس زوال آنان به‌طور کلی شد. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۵۴؛ کثیری، ۱۴۱۸ق، ص ۱۳۹-۱۴۱) یعقوبی می‌گوید: «متوکل مردم را از سخن گفتن درباره قرآن منع کرد و هرکس به این خاطر در زندان بود از اهالی شهرها را آزاد نمود و هرکس در زمان واثق در زندان افتاده بود را نیز همگی آزاد کرده و لباس به آن‌ها داد و دستوراتی به همه جا نوشت که از مناظره و جدل نهی می‌کرد و مردم را از آن بازداشت.» (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۴۸۴ و ۴۸۵؛ ذهبی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۷، ص ۲۳) ذهبی می‌گوید: «زمانی که دوره محنت به سر آمد در سال ۲۳۰ هجری و واثق هلاک شد و متوکل جانشین او شد، دستور داد که اهل حدیث روایات رؤیت و غیر آن را نشر دهند.» (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص ۲۹۴) ذهبی در کتاب دیگرش می‌گوید: «در این سال‌ها متوکل سنت [خلفا] را در مجلسش زنده کرد و از آن سخن گفت و محنت را برداشت و از عقیده به خلق نهی کرد و آن را برای همه آفاق دستور کرد و محدثین را به سامرا دعوت نمود و عطایای گران‌بها به آن‌ها داد و گرمی‌شان داشت و به آن‌ها دستور داد تا احادیث صفات (تشبیه و تجسیم) و رؤیت خداوند (در روز قیامت) را روایت کنند، از این‌رو ابوبکر بن ابی شیبه در جامع رصافه، مجلس برگزار می‌کرد و گرداگرد او نزدیک به سی هزار نفر جمع می‌شدند و برادرش عثمان نیز در شهر منصور بر منبر می‌رفت و در مجلسش نزدیک به سی هزار نفر اجتماع می‌کردند. و مصعب زبیری نیز مجلس برگزار می‌کرد و حدیث می‌گفت، مردم برای متوکل بسیار دعا می‌کردند و در ثنای بر او و تعظیمش مبالغه می‌کردند و گناهان او را فراموش نمودند تا جایی که برخی از آن‌ها گفتند: خلفا سه نفرند، ابوبکر به‌خاطر روز رده، عمر بن عبدالعزیز به‌خاطر ردّ مظالم و متوکل به‌خاطر احیای سنت و

نابودی اعتزال.) (ذهبی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۷، ص ۱۳؛ ابن حنبل، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۷۹؛ سیوطی، بی تا، ۳۴۶)

این گونه بود که احمد بن حنبل که در دوران محنت، از خلفا رنجیده بود به اسطوره‌ای تبدیل شد. محمد بن اسحاق بن راهویه می‌گوید که «پدرم گفت: شافعی هرگز مثل احمد بن حنبل را ندیده است، چراکه اگر احمد نبود تا بذل جان نماید بی تردید اسلام از بین می‌رفت.» (میلانی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۳۸) علی بن مدینی معتقد است: «خداوند عزوجل این دین را با دو نفر یاری نمود که سومی ندارد، ابوبکر صدیق در روز رده و احمد بن حنبل در ایام محنت، این در حالی است که ابوبکر، اصحاب و یاران داشت، ولی احمد بی یار و یاور بود.» (ابن حنبل، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۳) بدین سان بسیاری از روایات موافق سیاست حاکمان از طریق او گسترش یافت.

ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری نیز که به همراه ابوحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (۲۰۴-۲۶۱) شاگرد ابن حنبل و در عصر متوکل می‌زیستند، از این قاعده مستثنا نیستند. آن‌ها نیز تحت تأثیر دستورات متوکل به محدثان، در صحاح خود به جمع‌آوری آن دسته از احادیثی اقدام کردند که مطابق و موافق سیاست خلفای عباسی به‌ویژه متوکل بود، بدین سبب در آن‌ها به فراوانی روایات تشبیه و تجسیم و رؤیت خداوند سبحان دیده می‌شود. بخاری در کتاب صحیح خود، حدود ۷۵۶۳ حدیث نقل کرده که به گفته خود او این تعداد حدیث را از میان ششصد هزار حدیث جمع‌آوری کرده است. (معارف، ۱۳۸۶، ص ۱۳۷) پس چگونه است که بر اساس بررسی نگارنده، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها ۳۳ حدیث (بدون حذف مکررات ۸۸ حدیث) نقل کرده و از امام حسن مجتبی علیه السلام تنها ۱۴ روایت ذکر کرده (بدون حذف مکررات ۲۱ حدیث) که هیچ‌یک از آن‌ها از زبان خود امام حسن علیه السلام نیست و از امام حسین علیه السلام تنها ۳ حدیث گزارش کرده (بدون حذف مکررات ۱۱) و از علی بن الحسین علیه السلام تنها ۸ حدیث نقل کرده (بدون حذف مکررات ۲۸ حدیث) و از امام باقر علیه السلام تنها ۵ حدیث روایت کرده (بدون حذف مکررات ۱۶ حدیث) و از امام صادق علیه السلام هیچ گزارشی نقل نشده است. علاوه بر این در ساختگی بودن برخی از این روایات که از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده، تردیدی نیست و این خود جای تأمل جدی‌تری

دارد! مسلم نیز در صحیح خود ۷۲۷۵ حدیث را از میان سیصد هزار حدیث گردآوری کرده است. (همان، ص ۱۳۹) مجموع روایاتی که مسلم از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است بدین قرار است: از امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها ۳۰ حدیث (بدون حذف مکررات ۷۰ حدیث) نقل کرده و از امام حسن مجتبی علیه السلام تنها ۴ روایت ذکر کرده (بدون حذف مکررات ۵ حدیث) که هیچ یک از آنها از زبان خود امام حسن علیه السلام نیست و از امام حسین علیه السلام تنها ۳ حدیث گزارش کرده (بدون حذف مکررات ۵ حدیث) و از علی بن الحسین علیه السلام تنها ۱۱ حدیث نقل کرده (بدون حذف مکررات ۲۱ حدیث) و از امام باقر علیه السلام تنها ۱۵ حدیث روایت کرده (بدون حذف مکررات ۲۹ حدیث) و از امام صادق علیه السلام ۱۰ حدیث (بدون حذف مکررات ۱۸ حدیث) گزارش کرده است. علاوه بر این در ساختگی بودن برخی از این روایات نیز تردیدی نیست.

آیا به راستی بخاری و مسلم که شاگرد احمد حنبل هستند، هیچ طریقی در روایت از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشتند؟ و یا اینکه آن دو و امثال آنان تحت تأثیر دشمنی متوکل و عباسیان با اهل بیت علیهم السلام بودند؟ (اصفهانی، ۱۴۲۲ق، ص الف و ب) علامه امینی درباره بخاری می گوید: «از بخاری تعجب نکن که رأی عثمان را مقدم می دارد بر آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و اجماع امت بر آن است و همچنین از مقدم داشتن او امثال عمران بن حطان خارجی را بر امام صادق علیه السلام در روایت...» (امینی، ۱۳۹۷ق، ج ۱۰، ص ۱۸۴) این گونه بود که عقاید و تفکرات موافق با سیاست حاکم گسترش یافت به طوری که مسلمانان زیادی را تحت پوشش فکری و فرهنگی خود قرار داد. (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۷ و ج ۳، ص ۱۱۱)

#### ۴. نمونه‌هایی از تدوین سیاسی حدیث

همان گونه که ملاحظه شد سیاست، هم در گزینش نویسندگان حدیث و هم در تدوین حدیث، تأثیر مستقیم داشته است. اکنون برخی از این احادیث سیاسی را معرفی می‌کنیم.

##### ۴-۱. تدوین احادیث در جبرگرایی

شاید بتوان مهم‌ترین احادیث سیاسی تدوین شده را در ترویج اندیشه جبر دانست؛ هرگونه مقاصد و اعمال نامشروع خلفا و حاکمان ستمگر را به اسم اسلام و خواست

خدا، مشروع جلوه می‌داد. خلفای بنی‌امیه و عباسیان در جهت حفظ و تقویت حکومت خود، در تأیید عقیده به جبر، احادیث بر ساخته فراوانی را تدوین و منتشر ساخته و برخی از آیات را بر اساس آن تأویل و تفسیر می‌کردند. برای مثال: ۱. «عبدالله بن عمر از عمر نقل می‌کند که وقتی آیه «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» (هود: ۱۰۵) نازل شد، از رسول خدا پرسیدم: پس بر چه اساسی عمل می‌کنیم؟ آیا کارهای ما از پیش مقدر شده یا که دستاورد خودمان است و بر آن مختاریم و مقدر نشده؟ فرمود: بلکه بر چیزی که مقدر شده و قلم بر آن جاری شده است. ای ابن عمر، هر کدام مسیری را که بر آن خلق شده‌اند می‌پیمایند.» (ابن حنبل، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۳۵۲)

۲. «عمرو بن مسلم از طاووس یمانی نقل کرده است که گفت: گروهی از صحابه را دیدم که می‌گویند همه چیز به تقدیر الهی است و سپس گفت: از عبدالله بن عمر شنیدم که می‌گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: همه چیز به تقدیر الهی است حتی، عجز و هوش.» (مالک بن انس، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۸۹۹) ۳. در تفسیر آیه شریفه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) از ابی هریره از رسول خدا ﷺ نقل شده که حضرت فرمود: «مواجه‌ای بین حضرت آدم علیه‌السلام و حضرت موسی صلی الله علیه و علی نبینا و آله و سلم در گرفت: و حضرت موسی صلی الله علیه گفت: تو همان آدم هستی که مردم را گمراه ساختی و از بهشت جاوید خارجشان کردی؟ آدم گفت: بله و ادامه داد: آیا مرا ملامت می‌کنی بر امری که تقدیر شده بود قبل از آنکه خلق شوم.» (مالک بن انس، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۸۹۸؛ مسلم، بی‌تا، ج ۸، ص ۵۰) عمر بن عبدالعزیز آیه شریفه را حمل بر جبر نموده و گفته است: «چون آدم ﷺ را برای زمین آفرید لذا او را به‌سوی آن معصیت سوق داد، و به آن مبتلا کرد.» (سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۷۵)

#### ۲-۴. تدوین روایات تشبیه و تجسیم خداوند

در سده نخست هجری به‌رغم اینکه سیاست حاکمان منع نقل و نشر حدیث بود، برخی از عالمان اهل کتاب اجازه نشر روایات اسرائیلی را از خلفا داشتند و آزادانه اندیشه‌های انحرافی خود را منتشر می‌کردند. (جعفریان، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۹۷) به نظر می‌رسد صحابه گران‌قدر پیامبر به اهل کتاب مراجعه نداشتند. بلکه تنها کسانی از صحابه چون ابوهریره، انس، عبدالله بن عمر، که بضاعت علمی اندکی داشتند به آن‌ها

مرآجه می کردند. (عسگری، ۱۳۶۱، ج ۶، ص ۹۸) از این رو در سده دوم هجری که سیاست حاکمان به تدوین و نشر تغییر کرد و حاکمان، نویسندگان حدیث را به آثار افرادی چون عبدالله بن عمر و... ارجاع دادند، بدین سان روایات تشبیه و تجسیم خداوند سبحان در این مدونات و جوامع حدیثی و تفاسیر به وفور ثبت و ضبط شد. البته نقش منصور، مهدی و متوکل عباسی در نشر این گونه روایات اهمیت ویژه ای دارد. (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص ۲۹۴؛ سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۳۷ و ۴۵۵ به بعد) برای مثال، ۱. بخاری نقل می کند که «ابوهریره نقل کرده که مردم به پیامبر ﷺ گفتند: آیا ما پروردگار خود را در روز قیامت خواهیم دید؟ آن حضرت فرمود: آیا شما در مورد ماه شب چهارده (بدر) اختلاف می کنید؟ گفتند: خیر ای رسول خدا. حضرت فرمود: آیا در مورد خورشید که هیچ ابری در برابرش نباشد اختلاف می کنید؟ گفتند: خیر ای رسول خدا. حضرت فرمود: پس همانا شما او را همان گونه خواهید دید.» (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۹) ۲. در تفسیر آیه شریفه «وَجُوهٌ نَّاصِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (قیامه: ۲۲ و ۲۳) ابن کثیر می گوید: «ناظره یعنی او را با چشم می بینند، همان طور که بخاری در صحیحش روایت کرده "همانا شما به زودی پروردگارتان را می بینید" و به تحقیق در احادیث صحاح از طریق های متواتر که به هیچ وجه امکان دفع و منع آنها نیست، ثابت شده که مؤمنین خداوند عزوجل را در قیامت می بینند. مانند آنچه در صحیح مسلم و بخاری از ابی سعید و ابی هریره نقل شده است: مردمی گفتند: ای رسول خدا آیا ما پروردگار خود را در روز قیامت خواهیم دید؟ حضرت پاسخ داد: آیا در دیدن خورشید و ماه که ابری آنها را نپوشانده است اختلافی می کنید؟ مردم گفتند: خیر. حضرت پاسخ داد: شما نیز پروردگار خود را این گونه خواهید دید.» (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۲۸۷) «اما این آیه (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) تخصیص خورده به آنچه که ثابت است از دیدن مؤمنین خداوند را در آخرت.» (همان، ج ۳، ص ۲۷۷)

### ۳-۴. تدوین روایات در تنقیص نبوت

ترویج داستان سرایی درباره پیامبران گذشته و خرافات اسرائیلی که در بیشتر موارد دامن آنها را به گناه آلوده کرده و عصمت آنان را زیر سؤال برده است، ابزار توجیه مناسبی به دست حاکمان ستمگر می داد تا اعمال زشتشان را توجیه کنند و یا دست کم از شدت



قبح آن بکاهند؛ زیرا زمانی که دامن پیامبران بزرگ الهی آلوده باشد مردم از جانشینان آن‌ها چه توقعی می‌توانند داشته باشند؟ بنابراین با این ترفند دست زمامداران در ارتکاب هرگونه جنایتی باز خواهد بود. علاوه بر آن، قصه‌خوانی این امکان را به حاکمان می‌داد تا مردم را سرگرم نموده و اذهان آن‌ها را از مسائل مهم سیاسی و اجتماعی منحرف سازند. گفته شده است که معاویه نخستین زمامداری بود که به‌طور گسترده و رسمی، قصه‌خوانان را برای اهداف سیاسی خود به کار گرفت. (دیاری، ۱۳۷۹، ص ۱۰۸)

متأسفانه این افسانه‌ها را نویسندگانی چون بخاری و مسلم نیز تدوین کردند که برای بسیاری از پیامبران، حتی پیامبران اولوالعزم، آبرویی باقی نگذاشته است؛ مانند افسانه دروغویی حضرت ابراهیم علیه السلام، هم‌بستر شدن حضرت سلیمان با ۹۹ همسرش، کور شدن عزرائیل به دست حضرت موسی علیه السلام و بی‌آبرویی حضرت یوسف و... (نجمی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰۹ به بعد) بدیهی است که این‌گونه روایات می‌توانست در تطهیر و توجیه چهره و رفتار حاکمان جور مؤثر باشد. همین شیوه در تخریب چهره پیامبر گرامی اسلام نیز به کار گرفته شد. برای مثال، از ابوهریره نقل شده است که گفت: «شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دعای خویش عرض می‌کرد: خدایا، محمد مانند هر انسان دیگری غضب می‌کند، من از تو می‌خواهم هر مؤمنی را که اذیت کرده یا دشنام داده یا شلاق زده‌ام، آن را کفاره گناهانش و وسیله تقرب وی در روز قیامت قرار دهی!» (مسلم، بی تا، ج ۸، ص ۲۶؛ ابن حنبل، بی تا، ج ۲، ص ۴۹۳؛ بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۷، ص ۱۵۷) درحالی‌که به تصریح قرآن کریم حضرت دارای اخلاقی عظیم و بس کریمانه و نیکو بود و هرگز از روی هوی و هوس سخنی نگفته و فعلی مرتکب نشده است. (نجم: ۳ و ۴) پوشیده نیست که عصمت انبیا پایه و اساس تفسیر بسیاری از آیات دیگر مانند «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» (توبه: ۴۳) و «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (فتح: ۲) و امثال آن است که تفسیر در آن، آثار مخرب فراوانی به دنبال دارد.

## ۵. نتیجه‌گیری

گزارش‌ها حاکی از این بود که از سده دوم به بعد و با آغاز رویکرد حاکمان به تدوین و نشر حدیث، برخی نویسندگان حدیث گزینش شده و خط‌مشی سیاسی تدوین حدیث

به آن‌ها دیکته شد. این نویسندگان تحت تأثیر سیاست دیکته شده، متأسفانه تنها به تدوین آن دسته از روایات پرداختند که یا موافق سیاست حاکم بود و یا حداقل تضادی با آن نداشت، حتی در مواردی که احادیثی در برابر آن‌ها از رسول خدا ﷺ در اختیارشان قرار داشت. از طرف دیگر آن دسته از روایات که در راستای سیاست حاکم ارزیابی نمی‌شد، طرد شده و از جرگه تدوین و نقل حدیث خارج می‌شد. از این رو می‌توان گفت: همسویی مضمون روایات با اهداف و سیاست حاکمان جور، در بسیاری از موارد خود قرینه روشنی بر عدم صحت این گونه روایات است.

### پی‌نوشت

\* انسان بیش از هر چیز به مجادله می‌پردازد.

### منابع

۱. ابن حجر عسقلانی، شهاب‌الدین احمد بن علی، مقدمه فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۲، بیروت: دار المعرفه، بی‌تا.
۲. ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت: دار صادر، بی‌تا.
۳. \_\_\_\_\_، العلل، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ق.
۴. ابن خلکان، وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، لبنان: دار الثقافة، بی‌تا.
۵. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی‌تا.
۶. ابن شعبه الحرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ج ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۷. ابن قتیبه الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، الامامة والسیاسة، قاهره: مؤسسه الحلبي، ۱۹۶۷م.
۸. \_\_\_\_\_، عیون الاخبار، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق.
۹. ابن عبدالبر، ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن محمد، جامع بیان العلم وفضله، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق.
۱۰. ابن عساکر، ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۱. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۹ق.
۱۲. \_\_\_\_\_، البدایة والنهایه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۱۳. ابوریه، محمود، اضواء علی السنة المحمدیه، قاهره: نشر البطحاء، بی‌تا.

۱۴. احمدی میانجی، علی بن حسینعلی، مکاتیب الرسول، ج ۱، بی جا: دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۱۵. اصفهانی، فتح الله بن محمد جواد، القول الصراح فی البخاری و صحیحہ الجامع، قم: مؤسسۀ امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۲ق.
۱۶. علامه امینی، عبدالحسین احمد، الغدیر، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۳۹۷ق.
۱۷. بابایی، سعید، سیرۀ امام صادق علیه السلام در برخورد با اهل سنت، پایان نامه ارشد، استاد راهنما: محمدهادی معرفت، قم: مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم، ۱۳۷۴ش.
۱۸. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
۱۹. —، التاریخ الکبیر، ترکیه: المکتبۃ الاسلامیه، بی تا.
۲۰. ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره، سنن الترمذی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
۲۱. تیجانی، محمد، اهل الشیعۀ هم اهل السنه، قم: مؤسسۀ انصاریان، بی تا.
۲۲. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۲۳. حیدر، اسد، الامام الصادق والمذاهب الاربعه، تهران: مکتبۃ الصدر، ۱۳۷۱ش.
۲۴. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، تحقیق لجنة تحقیق، ج ۵، بی جا، مرکز النشر الثقافۃ الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۲۵. دارمی، عبدالله بن بهرام، سنن الدارمی، دمشق: مطبوعۃ الاعتدال، بی تا.
۲۶. دیاری، محمدتقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۷۹ش.
۲۷. ذهبی، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان، تاریخ الاسلام، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۸. —، تذکرۃ الحفاظ، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۹. —، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسۃ الرساله، ۱۴۱۳ق.
۳۰. سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل والنحل، قم: جامعۀ مدرسین، ۱۴۱۴ق.
۳۱. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، بی جا: نشر مکتبۃ المثنی، بی تا.
۳۲. —، تنویر الحوالمک، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۳۳. شبستری، عبدالحسین، الفائق فی رواه و أصحاب الامام الصادق علیه السلام، قم: مؤسسۀ نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۳۴. شهرستانی، سید علی، وضوء النبی صلی الله علیه و آله، قم: مؤلف، ۱۴۱۵ق.
۳۵. شهید ثانی، زین الدین الجبعی العاملی، الروضۃ البهیة فی شرح اللعۃ الدمشقیه، قم: انتشارات داوری، ۱۴۱۰ق.

۳۶. صائب عبدالحمید، *حوار فی العمق من أجل التقرب الحقيقي*، بیروت: الغدير لدراسات والنشر، ۱۴۱۵ق.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال*، تحقیق سید مهدی رجایی، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۴ق.
۳۸. عاملی، سید جعفر مرتضی، *الصحيح من السيرة*، بیروت: دار الهمادي، ۱۴۱۵ق.
۳۹. عسگری، سید مرتضی، *نقش ائمه در احیای دین*، تنظیم محمدعلی جاودان، تهران: مؤسسه اهل البيت، ۱۳۶۱ش.
۴۰. علوی، رضا، *اصول علوم سیاسی*، بی جا: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸.
۴۱. کتیری، السید محمد، *السلفية بين أهل السنة والامامية*، بیروت: الغدير، ۱۴۱۸ق.
۴۲. کرکی، علی بن الحسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۴۳. مالک بن انس، *کتاب الموطأ*، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، ج ۱، بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
۴۴. متقی هندی، علاءالدین علی، *کنز العمال*، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۹ق.
۴۵. مجلسی، ملا محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۶. مسلم قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج، *صحيح مسلم*، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۴۷. مدیر شانه چی، کاظم، *علم الحديث*، ج ۱۶، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱ش.
۴۸. معارف، مجید، *تاریخ عمومی حدیث*، ج ۸، تهران: کویر، ۱۳۸۶ش.
۴۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *اوائیل المقالات*، بیروت: لبنان، دار المفید، ۱۴۱۴ق.
۵۰. مؤدب، سید رضا، *تاریخ حدیث*، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۴ش.
۵۱. میلانی، سید علی، *نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الانوار*، بی جا: مؤلف، ۱۴۱۴ق.
۵۲. نجمی، محمدصادق، *اضواء علی الصحیحین*، ترجمه کمالی البحرانی، ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۹ق.
۵۳. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*، قم: مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، بی تا.
۵۴. یوسفیه، ولی الله، *انسان سیاسی*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، بی تا.
۵۵. نسایی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب، *السنن الکبری*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.